



متن مصاحبة اختصاصى غفار عريف

بارفوق دكتور اناهيتا راتبزاد

مورخ 15 / 12 / 2011



علی رغم این که جامعه شناسی علمی توده های مردم را سازندگان واقعی تاریخ و نیروی محرکه و قاطع در روند تکامل جامعه بشری، ترقی اجتماعی و نوسازی انقلابی می داند؛ در عین زمان نقش شخصیتها و رهبران سیاسی را در نحوه شکل گیری این روند و میزان سرعت (تندی یا کندی) حرکت آن، از نظر دور نداشته، پیرامون ارزشمندی جایگاه آنان در مسیر تاریخ تکامل اجتماعی، نمونه های روشن چنین منطق راه بردی بوضوح وجود دارد:

« سیر جبری و ضرور تاریخ میتواند تندتر یا کندتر انجام گیرد، از این یا آن راه، باین یا آن صورت عملی شود. اگر جریان گذار و روند معین تاریخ و عمل قوانین عینی اجتماع جبری و حتمی است، آهنگ گذار و اشکال آنها و نحوه عمل قوانین، شکل و نوع حوادث به هیچ وجه مقدر نیست و میتواند بینهایت متنوع باشد. در این موارد است که حضور و شرکت شخصیت نقش بازی می کند. برای یک روند تاریخی معین میتواند طُرُق گوناگون تحقق وجود داشته باشد. این وابسته بشرايط مشخص و نیروهای اجتماعی و مبارزه طبقات و غیره است.

نقش رهبران و شخصیتها درست در همینجا نمایان میگردد، زیرا که آنها با استعداد سازماندهی و توانایی فرماندهی و قدرت رهبری خود میتوانند در چگونگی تشکل توده ها، در ثمربخشی مبارزه توده های مردم و سیمای مشخص محصول مبارزه طبقاتی مؤثر واقع شوند و در این رابطه میتوانند سیر حوادث را کُند تر یا تَند تر کنند، نهضت را زودتر بشاهراه برسانند یا به کوره راه بغلطانند، نیل به هدف را آسانتر کنند یا مشکلتر سازند « (1)

هم میهنان عزیز!

سرزمین باستانی مان نیز در تاریخ پراز فراز و نشیب خود، مانند سایر کشورهای جهان، در دامان خود رهبران و شخصیتهای پردرخشش ملی - سیاسی و اجتماعی را زاده و پروریده، که هرکدام آنان به نحوی از انحاء نقش معینی را در روند شکل گیری تغییرات و تحولات اجتماعی، ایفاء

نموده اند و عملکرد هریک از این شخصیت ها را تاریخ در بوته آزمایش قراردادده و بر آنها قضاوت صورت گرفته است.

اگر از گذشته های دور بمنظور جلوگیری از درازای سخن صرف نظر گردد؛ هیچ گاه نمی توان از نقش رهبران و شخصیت های مبارز نهضت مشروطیت اول و دوم، در امر براندازی فرمانروایی استعمار کهن در افغانستان که نه تنها منجر به کسب استقلال سیاسی آن قبل از هرکشوردیگر آسیایی گردید؛ بل تصویر شکست پذیری سیستم استعمار را برای سایر ملل جهان به نمایش گذاشت؛ همینگونه از ارزشمندی رزم و پیکار حق طلبانه مبارزین و شخصیت های جنبش مشروطیت سوم و نهضت دموکراتیک عدالتخواه جامعه افغانستان در سازماندهی، تشکل و رهبری توده های مردم برضد فرمانروایی آل یحی و تغییر سلطنت مطلقه به شاهی نیمه مشروطه و سرانجام گذار آن به نظام جمهوریت و پایان بخشیدن به حاکمیت فردی و سلطه یک خانواده که افغانستان را ملکیت شخصی و قدرت و فرمانروایی در این سرزمین را تا ابد میراث پدری خود می دانستند، انکار ورزید.

از جمع شخصیت های مطرح در پنج دهه اخیر میهن مان، یکی هم رفیق دکتور اناهیتا راتبازاد وکیل و نماینده منتخب مردم ناحیه سوم و چهارم شهر کابل در دوره دوازدهم شورای ملی؛ عضو پیشین دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان؛ بنیادگذار و رهبر سازمان دموکراتیک زنان افغانستان؛ عضو شورای انقلابی و وزیر تعلیم و تربیه دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان و رئیس سازمان صلح و همبستگی ودوستی مردم افغانستان در دهه هشتاد ترسایی، می باشد که بیشترین و شیرین ترین روزهای حیات پربارش را، در دفاع از آزادی و برابری، سعادت و بهروزی مردم افغانستان، آبادی و شگوفایی سرزمین مألوفش، سپری کرده و در این راستا هرگز سر تعظیم و تسلیم را در برابر فرمانروایان جبار و چپاولگر بین المللی و حکمرانان دست نشانده داخلی در طول پنج دهه اخیر سده بیستم، فرود نیاورده است.

هیأت رهبری کمیته فعالین حزب دموکراتیک خلق افغانستان تصمیم گرفت تا به گرامی داشت از هشتادمین سالگرد این شخصیت نستوه و مبارز پرشور خستگی ناپذیر میهن و به پیشواز چهل و هفتمین سالگرد تأسیس ح.د.خ.ا. و بمنظور کسب معلومات بیشتر راجع به ابعاد مختلف زندگی

پردرخشش وی؛ دسترسی به راز و رمز رخدادهای حزب و جامعه مان که تا کنون گفته نشده است؛ مصاحبه با ایشان صورت گیرد. بدین جهت به نگارنده این سطور وظیفه سپرده شد تا با این فرزند راستین حزب و تهداب گذار نهضت دموکراتیک و برابری خواه زنان افغانستان این ماموریت انجام و خوانندگان محترم را در جریان قرار دهد.

محتویات مصاحبه انجام شده در بخش های جداگانه تقدیم حضور خوانندگان گران ارج خواهد شد، که اینک بخش اول آن به نشر سپرده می شود.

خوانندگان عزیز !

جای بس مسرت است که رفیق گران ارج دوکتور راتبزاد پیشنهاد ما را قبول فرمودند و زمینه آن را مساعد ساختند تا دقایقی چند پای صحبت این شخصیت سیاسی و اجتماعی خیلی ها مطرح و نقش آفرین در تاریخ معاصر افغانستان، بنشینیم و در رابطه به مهمترین و حیاتی ترین حوادث و رویدادهای سیاسی و تحولات اجتماعی در کشور طی بیش از پنج دهه اخیر، بویژه راجع به پایه گذاری و کار و فعالیت ح. د. خ. ا، همچنان نهاد های اجتماعی با اعتبار میهن مان، یعنی سازمان دموکراتیک زنان افغانستان و سازمان صلح - همبستگی و دوستی جمهوری دموکراتیک افغانستان، از زبان ایشان حرف های دقیق را بشنویم.

خاطر نشان می گردد که در جریان این مصاحبه سعی بعمل می آید تا معلومات بیشتر راجع به پاره ای از میرم ترین مسائل زندگی درون حزبی و رخدادهای بزرگ سیاسی و اجتماعی دهه های پیشین بدست آید و بالای زوایای تاریک شماری از مسائل که منجر به ناهنجاری ها و تلخکامی ها گردیده است، روشنی انداخته شود؛ بدین لحاظ ناگزیریم تا پرسش ها را اندکی مفصل تر و با جزئیات، طرح نماییم.

رفیق محترم دوکتور راتیزاد!

پیش از هر چیز دیگر، هشتادمین سالروز تولدی شما را از صمیم قلب تبریک گفته ، عمر دراز و صحتمندی برای تان آرزو می نمایم.

از این که دعوت ما را به انجام این صحبت دوستانه پذیرفتید، بی نهایت سپاس گذارم.

در آغاز، بایست بعرض برسد که در رسانه ی انترنتی بنام " دانشنامه آریانا " ، پیرامون زندگی شخصی و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شما ، حرف های نگارش یافته که در بسا موارد با حقیقت در تضاد است و تعدادی از انسانهای صاحب غرض و مرض از این یادداشتهای نادرست ، در سیاه مشق های خویش استفاده سوء می نمایند. بنابراین بمنظور ارائه معلومات به خوانندگان سایت " سپیده دم " ، رد جعلیات و شایعات پخش شده و لگام زدن به تلاشهای تفتین گرانه ی دشمنان ضرورت آن پیش می آید تا صحبت را نیز از همان بخش آغاز نمایم .

در نخست لازم دیده می شود تا بخاطر رد نادرستی هایی که در " دانشنامه آریانا " در ارتباط به زندگی شخصی شما ، رقم زده شده است ، پرسش ها را از همین زاویه مطرح سازیم:

پرسش : مؤلفان زندگی نامه ی شما ، در " دانشنامه آریانا " تاریخ زاد روز تان را به استناد نوشته های انفرادی متعدد (ع.ق. فضلۃ - اکتبر 1931 ، دکتر خاکستر - 1933) و با استفاده از منابع چاپ شده (گزارش مورخ 1978 . 5 . 2 آقای الیوت کارمند سفارت امریکا در کابل ، عنوانی وزارت خارجه امریکا - 1929 ، فرهنگ زندگی نامه افغانستان معاصر: لودویک آدمک - 1931) ، ماه اکتوبر 1931 در محله ی گلدره کابل (با حفظ ضعیف بودن تاریخ های ذکر شده) رقم زده اند.

لطف فرموده بگویید که دقیق ترین تاریخ کدام است؟

پاسخ : پیش از هر چیز از شما و از همه رفقای کمیته فعالین ح.د.خ. ا، تشکر می کنم که یادی از این جانب نمودید تا از طریق این مصاحبه بار دگر با کلیه رفقاء و دوستان و همه فرزندان میهنم هم صحبت شوم.

در ارتباط به پرسش شما باید گفت که در کلیه اسناد رسمی، تاریخ تولدم، ماه اکتوبر 1931 در محله ی گلدره ی کابل درج شده است، پس دقیق ترین تاریخ می تواند همین باشد.

پرسش : در " دانشنامه آریانا " به اتکای گزارش آقای الیوت و نوشته ی لودویک آدمک ، راجع به زمان و محل آموزش و تحصیل شما چنین معلومات داده شده است:

- ختم صنف هشتم در لیسه ی ملالی در سال 1945 ؛

- ادامه آموزش در رشته ی پرستاری در آموزشگاه نرسنگ در سال 1947 برای یک سال ؛

- آغاز آموزش عالی در رشته ی پرستاری در سال 1949 در مدرسه ی شیکاگو در امریکا

و پایان تحصیل در سال 1950 در همان موسسه ی آموزشی امریکایی (به قول الیوت : 1953 - 1951 مدرسه ی نرس ها در شیکاگو) ؛

- شروع تحصیلات عالی در دانشکده ی طب دانشگاه کابل در سال 1957 و پایان تحصیل در همانجا در سال 1963 .

می خواهم از زبان خود شما بشنوم که آیا معلومات داده شده درست و کامل می باشد و یا چیزهای قابل اصلاح و یا افزودن در آن ، وجود دارد؟

پاسخ : در سال 1945 از لیسه ملالی سند فراغت صنف هشتم را بدست آوردم و در همان سال در آموزشگاه نرسنگ، فراگیری آموزش را در رشته ی پرستاری آغاز نمودم.

در سال 1950 با استفاده از یک بورس تحصیلی به آموزش عالی در رشته ی پرستاری، در مدرسه ی شیکاگو در ایالات متحده ی امریکا، پرداختم و در سال 1954 با حصول سند فراغت، به کشورم باز گشتم .

در سال 1957 شامل دانشکده ی طب دانشگاه کابل شدم و در سال 1963 بحیث پزشک (طبیب) در رشته طب معالجوی، فارغ التحصیل گردیدم.

پرسش : اسم پدر بزرگوارتان ، زنده یاد احمد راتب ، بمثابة شخصیت سرشناس سیاسی و مبارز پرشور راه آزادی و دموکراسی در افغانستان، همچنان چهره پردرخشش فرهنگی و فعال مطبوعاتی کشور در نزد همه ی آگاهان و بیدار دلان سیاسی میهن مان ، نام آشنا و همیشه جاودان است.

ولیک در " دانشنامه آریانا " ، بر بنیاد حکایت های شخصی و با استفاده از مأخذ های متفاوت ، در رابطه به دشواری های که فضای زندگی را بالای شان تنگ ساخته بود و مشکلاتی که حیات سیاسی اش را تحت تهدید قرار داده بود، مطالب ضد و نقیضی به نشر رسیده است . از جمله نکات زیرین در آن درج است:

- احمد راتب بمثابة نویسنده و عضو فعال جنبش جوانان افغان سهم گیرنده پرتحرک در تهیه متن قانون اساسی مصوب 1923، ناشر و صاحب امتیاز هفته نامه ی " نسیم سحر" پس از سقوط سلطنت امیر امان الله خان به سبب پخش شبنامه ها و نشر رساله " شغال بریتانیایی " در مخالفت با محمد نادرشاه ، بازداشت و زندانی شد ؛

- در سال 1931 از افغانستان تبعید گردید و در سال 1933 در خارج از کشور درگذشت؛

- روایت دیگر حاکی از آن است که در زندان درگذشته است؛

- بر اساس معلومات مندرج در کتاب " پیشگامان ژورنالیسم افغانستان " تألیف زرین انزورگر، مدتی عهده دار جنرال قنسولی افغانستان در مشهد بود. در زمان سلطنت حبیب الله

کلکانی زندانی شد و پس از چندی از زندان فرار کرد و راهی هند گردید. در آغاز سلطنت نادرشاه دوباره به افغانستان بازگشت نمود، اما به زندان افتید؛

- بنابر نوشته زرین انزورگر با تکیه به شنیدن مطلبی از زبان شما، مبنی بر این که " احمد راتب در سال 1315 خورشیدی در تهران درگذشته و در جوار آرامگاه شاه عبدالعظیم مدفون است " ؛

- داکتر حشمت حسینی حکایتی دارد از این قرار: احمد راتب به خارج تبعید نشده ، زیرا در آن زمان این رسم معمول نبود.

وی از زبان محمود یاور (شوهر عمه شما) حکایتی می آورد که موصوف در دوره نادرشاه روانه زندان شد. قبل از این حادثه ، محمود یاور جواهرات گران بهای خود را در یک کمر بند جابجا کرده بود و آن را به احمد راتب سپرد تا به همسرش (عمه ی شما) بسپارد. لیکن چنین نشد و ایشان به تنهایی همراه با جواهرات به ایران فرار کرد و از آن پس از مرده و زنده بودنش خبری در دست نیست.

خوش خواهیم شد ، هرگاه در این موارد بشمول تاریخ درگذشت پدر بزرگوارتان معلومات دقیق و درست را از زبان شما بشنویم ؟

پاسخ : پدرم احمد راتب برطبق اسناد و مدارک تاریخی و به استناد حرف های که نزدیکترین اقارب خانواده مان درباره اش می گفتند ؛ عضو فعال جنبش جوانان افغان بود و در کمیسیون تهیه متن قانون اساسی دوران شاه امان الله (مصوب 1923) اشتراک داشت و هفته نامه ی " نسیم سحر " را منتشر می نمود.

پس از سقوط سلطنت امان الله خان به علت عضویت (سابقه) در جنبش جوانان افغان و پخش شبنامه در ضدیت با محمد نادرشاه و توطئه های انگلیس علیه افغانستان ، همچنان نشر رساله ی " شغال بریتانیایی " به زندان انداخته شد.

در مورد این که در سال 1931 پدرم از افغانستان تبعید گردیده ، تاریخ دقیق نیست. زیرا بعد از من ، مادرم یک پسر به دنیا آورد. در هنگام تولد برادرم ، پدرم در تبعید در خارج حیات به سر می برد و از بیرون به مادرم احوال فرستاد تا نام وی را احمد جواد بگذارد. برادرم فعلاً شکر زنده و صحتمند است.

آنچه در کتاب "پیشگامان ژورنالیسم افغانستان" درباره ی پدرم گفته شده است، درجا جایی درست می باشد، از جمله :

« در زمان سلطنت حبیب الله کلکانی زندانی شد و پس از چندی از زندان فرار کرد و راهی هند گردید. در آغاز سلطنت نادرشاه دوباره به افغانستان بازگشت نمود، اما به زندان افتید.»

لیکن پدرم هیچ گاهی « عهده دار جنرال قنسولی افغانستان در مشهد » نبود؛ بلکه پدرکلانم ، عبدالباقی در آن جا ماموریت داشت.

در رابطه به این مطلب که پدرم « در سال 1315 خورشیدی در تهران درگذشته و در جوار آرامگاه شاه عبدالعظیم مدفون است » قابل تذکار می دانم:

در سال 1950 م ، وقتی که به مقصد تحصیل راهی شیکاگوی امریکا بودیم ، در اول پروگرام سفر را به تهران تنظیم کردیم و چند روزی را در آن جا سپری نمودیم.

در تهران ، درگورستان شهروندان افغانستان هر قدر پالیدم، آرامگاه (قبر) پدرم را پیدا کرده نتوانستم.

پدرم در زمان حیاتش وصیت کرده بود که پس از مرگ ، در وطن به خاک سپرده شود؛ چون این خواست شان برآورده شده نتوانست؛ بنابراین یک خریطه ی پر از خاک وطن را که باخود به تهران برده بودم، از فرط درد و غم و مایوسی، به سر و روی خود پاشیدم.

این که پدرم در زمان سلطنت محمد نادرشاه « در زندان درگذشته است » معلوم نیست.

در ارتباط به این گفته که در زمان سلطنت محمد نادرشاه تبعید افراد به خارج « رسم معمول نبود » می توان یک مثال روشن آورد:

فامیل عنایت سراج ، برادر شاه امان الله ، به ایران تبعید شده بودند، که بعد از پایان گرفتن دوره ی صدارت سردار محمد هاشم خان ، دوباره به میهن برگشتند.

حکایت محمود یاور، شوهر عمه ی این جانب ، راجع به پدرم از ریشه نادرست است.

محمود یاور ، مربوط به خانواده ی " شاه غاسی " بود . حرف های وجود دارد ، که با همسر و فرزندان رفتار نامناسب و خیلی ها زشت داشت و دارای سلوک نیکو نبود.

پدرم در نوشته هایش این روش او را انتقاد می نمود و زشتی هایش را برملا می ساخت.

به نسبت ظلم و رفتار نامناسب در مقابل فامیل خود، یک پسر محمود یاور، درواکنش به اعمال پدر ، دست به عمل خود کشی زد. بدین لحاظ او را به زندان انداختند. به زندان رفتن محمود یاور یک قضیه ی جنایی بود نه سیاسی. از حقیقت این موضوع همه ی اقارب، خویشاوندان و دوستان نزدیک فامیل آگاهی دارند.

در حال حاضر آوردن حکایت های از این دست، آنچه در « دانشنامه آریانا » آمده است، بسیار آسان است؛ ولیک ادعای خلاف حقیقت راه بجایی نمی برد. بنابراین حرف های پیش پا افتاده تلقی می گردد و امکانی برای پذیرش ندارد.

پرسش : رفیق راتبزاد ! مؤلفان زندگینامه در " دانشنامه آریانا " مصروفیت های وظیفوی شما را ، دردوره های مختلف ، متکی به معلومات داده شده از سوی دیگران ، بصورت پیهم رده بندی کرده اند. اما باید گفت که درباره آن ماموریت های رسمی که به دوران زندگی و حیات سیاسی و ایام کار و پیکار خلافة اجتماعی شما ارتباط پیدا می کند لازم است تا بطور جداگانه و بشکل مفصل روی آن صحبت صورت گیرد که چند لحظه بعد نوبت آن خواهد رسید.

در نخست طالب معلومات راجع به مصروفیت شما بحیث آموزگار در مدرسه ی قابلگی و در بیمارستان مستورات می باشیم که در " دانشنامه آریانا " آن را به گونه زیرین آورده اند:

- پس از بازگشت از شیکاگو ای امریکا ، مدتی آموزگار در دانشسرای قابلگی کابل ؛

- بنابر نوشته ی لودویک آدمک ، تا سال 1953 میلادی به عنوان مدیر نرسنگ (پرستاری) دانشسرای (تربیه معلم و بیمارستان مستورات) مشغول بودید.

لطف فرمایید بگوئید که حقیقت موضوع چگونه بوده است ؟

پاسخ : من تا اخیر سال 1954 م در امریکا بودم، پس از آن به وطن برگشتم و در مدرسه ی نرسنگ (مکتب نرس قابلگی) که مربوط به بیمارستان مستورات بود، بحیث آموزگار، به تدریس پرداختم.

پرسش: داکتر صاحب گرامی ! حال موقع آن رسیده است تا برگه های تاریخ زندگی سیاسی و اوراق دفتر فعالیت های اجتماعی و توده ای شما را بگشاییم و بسا حرف های ناگفته را از زبان خود شما بشنویم.

هرچند طی دودهه ی اخیر ، در این جا و آن جا، مطالبی بشکل جسته و گریخته ، از سوی شماری از آگاهان و تحلیل گران سیاسی و واقعه نگاران، در این باره ، نگارش یافته است؛ ولیک متأسفانه این داده ها یا بسنده نبوده - ناتکمیل و دارای نواقص اند و یا این که رقبای سیاسی دیروزی و امروزی ح. د. خ. ا ، همچنان منحرفین نیمه راه و سنگر گریزان جبهه نبرد ، در متن آنها دیدگاه های مغرضانه خویش را گنجانیده اند ؛ از اینرو اکثراً گمراه کننده نیز می باشند.

واما ، اکادمیسین دستگیر پنجشیری که از جمله موسسان (عضو اصلی کمیته مرکزی منتخب کنگره موسس) حزب دموکراتیک خلق افغانستان بوده است، در مقاله ای بمناسبت هشتادمین سالگرد تولدی شما منتشره سایت های " سپیده دم " و " پرچم " پیرامون شخصیت

سیاسی و اجتماعی شما چنین نوشته است : «... درست پنجسال پیش از تأسیس "جمعیت دموکراتیک خلق" و درسال 1338 خورشیدی ، به شیوه تفکر علمی و اندیشه های پیشرو بانو دکتورس اناهیتا راتبزاد؛ درباره ی مقام تاریخی زن و برابری حقوقی زنان با مردان و درباره ی ضرورت اشتراک فعال زنان در تنظیم حیات ملی و اجتماعی، آگاهی یافته بوده ام...»

از متن این مقاله برمی آید که شما درسال 1338 در زمان صدارت محمد داوود و پنج سال پیش از توشیح قانون اساسی دهه دموکراسی (!)، وارد جهان سیاست شده بودید؛ توضیح بفرمایید که اندیشه های سیاسی چگونه در زندگی سیاسی شما راه یافت؟

آیا کسی از زمره شخصیت‌های سیاسی آن روز مشوق تان درگرایش به جهان سیاست بوده است و یا خیر؟

پاسخ : نخستین بار اندیشه های سیاسی، با مطالعه یادداشت های که از پدرم ، نزد مادرم باقی مانده بود و در اختیارم قرار داده شدند، آشنایی پیدا کردم. پس از آن پسرهای پدرم، توسط مامایم محمد رسول که پیشه ی بوت دوزی داشت، بدستم رسید و به مطالعه آنها می پرداختم. بدین مفهوم که اندوخته فکری آغازین را در جهان سیاست از پدر خود داشتم.

لیکن در پسان ها که جریان فکری نهضت مشروطیت سوم و جنبش روشنگری اتحادیه دانشجویان دانشگاه کابل ، در میان جوانان راه خود را باز نمود و تعداد زیادی از آگاهان به این گرایش ها پیوستند، من نیز با اشتیاق تمام روابط خود را با شخصیت‌های مطرح و پرنفوذ آن روزگار برقرار کردم.

در این دوران ، از صحبت های رفیق ببرک کارمل زیاد آموختم و مشوقم در صحنه ی سیاست ، ایشان بوده اند تا این که به شکل فعال وظیفه تشکل زنان میهن را در یک نهاد سیاسی - اجتماعی بدوش گرفتم.

پرسش: در مورد رفع حجاب و موضوع حقوق زنان - به قول میر محمد صدیق فرهنگ : « از ختم دوره پادشاهی امان الله شاه به این سو دولت درمسأله حقوق زنان روش ارتجاعی و محافظه کارانه داشت مدارس دختران مسدود گردید. محمد نادرشاه چنانچه دیده شد حجاب زنان را یکی از فقرات اساسی خط مشی خود اعلان کرد ... اما با گذشت وقت و زمان نیازمندی های نوی در جامعه پیدا شد که تعلیم دختران را ضروری می ساخت، بنابراین در دوره صدارت محمد هاشم خان مکتب قابله گی درکابل تاسیس گردید که بعدها در دوره شاه محمود خان به شکل مکتب کامل العیار متوسطه دختران درآمد. معلمه ها و متعلمه های این مکتب برای بار اول رفع حجاب را از جانب نسوان تبلیغ و تقاضا کردند... این تصمیم بدون آنکه به شکل رسمی اعلان شود، در یکی از شبهای جشن سال 1959 با ظاهر شدن ملکه و خانم های صدراعظم و وزیر خارجه بدون روبند در منطقه جشن عملاً در محل اجراء گذاشته شد.... » (2)

از این که این نخستین حرکت تبلیغی و مطالبه حق مشروع و حیاتی زنان میهن مان از مکتب نرسنگ که شما بحیث معلم و سابقه دار آن بودید، آغاز یافت؛ لطف فرموده بگویید که این پروسه چگونه شروع شد و زمانی که از طرف حکومت وقت قبول و عملی گردید ، شما با دستیابی به این پیروزی ، چی وظایف دیگری را در برابر خود می دیدید؟

پاسخ : به هیچ کس پوشیده نمانده که یکی از توطئه های انگلیس علیه نهضت امانی، که موجب تحریک ارتجاع سیاه در داخل کشور شد ، دامن زدن به موضوع آموزش دختران و اعزام تعداد دیگری به خارج، غرض فراگیری تحصیلات عالی ، بود. از این رو محمد نادر شاه به هدف جلب حمایت و خوشنود ساختن نیروهای ارتجاعی، مطابق نقشه ی انگلیس ها، مدارس دخترانه را مسدود کرد و در خط مشی حکومت خود، رعایت حجاب زنان را از جمله مهمترین وظایف حکومت پنداشت.

فقط نیاز زمان و خواست مبرم جامعه روبه تکامل آن روز افغانستان در پیوند مناسبات دوستانه با سایر کشورها بود که از سرگیری برنامه ی آموزش دختران را در مدارس، حتمی ساخت و مکتب قابلیت در کابل تاسیس گردید.

در آن وقتی که مدیر مکتب نرسنگ بودم، سرطیب شفاخانه ی مستورات، دوکتور صمد سراج بود و من در عین حال سمت معاونیت فنی سرطیب را داشتم. در این جا ما با کتله ی وسیعی از نرس های جوان در ارتباط بودیم.

در شفاخانه ی مستورات کار می کردم که به دختران اجازه داده شد تا به تحصیلات عالی بپردازند. فاکولته طب برای دختران (جدا از مردان) در همین بیمارستان مستورات ایجاد گردید و رئیس فاکولته محمد عثمان خان انوری بود.

من نیز بحیث دانشجو، شامل دانشکده ی طب شدم. در این وقت وظایف ما اندکی سنگین تر گردید. زیرا دختران از صنف دوازدهم لیسه ها فارغ و غرض تحصیلات عالی بدین جا آمده بودند و سطح آگاهی نسبتاً بلندتری داشتند.

اما به زودی نیازهای مشترک، میان ما رشته ها و پیوندها را محکم بست و زبان یکدیگر را درک کردیم و بخاطر دستیابی به حقوق حقه خویش و رفع حجاب و رهایی زنان میهن از قید و بند مناسبات پوسیده ی فنودالی، پروسه ی کار آگاهی دهنده آغاز یافت. نشست های منظم ترتیب می دادیم و به تبادل افکار می پرداختیم.

پرسش: معذرت می خواهم، چهار سال بعدآن، رویدادهای بزرگ دیگری چون: استعفای سردار محمد داوود یک عضو مقتدر خانواده حکمران از مقام صدارت؛ توظیف دوکتور محمد یوسف بحیث نخست وزیر؛ اعلام نظام شاهی مشروطه و تصویب قانون اساسی جدید سال 1343 خورشیدی، بوقوع پیوست؛ تأثیر این رخدادها در سرنوشت مردم و بویژه بالای نیمی از پیکر جامعه مرد سالار افغانستان، چقدر ملموس و سرنوشت ساز بود؟

پاسخ : هرچند رفع حجاب زنان در دوره ی صدارت محمد داوود صورت گرفت و فاکولته طب دختران از بیمارستان مستورات به علی آباد انتقال پیدا کرد و برنامه آموزشی یکجا با مردان به پیش برده می شد؛ ولیک با آنهم تغییر حکومت، اعلام نظام شاهی مشروطه و تصویب قانون اساسی جدید تأثیرات معین خویش را بر زندگی مردم و روان جامعه گذاشتند که در آن وقت خیلی ها قابل لمس بود و فضای بازتری برای تنفس به وجود آمد و زنان نیز توانستند از این تحولات ، بویژه در شهر کابل به شکل مثبت مستفید گردند .

در این زمان نیز تنظیم و سازماندهی کار با زنان رابه عهده داشتم.

پایان بخش اول

مآخذ :

- 1- ماتریالیزم تاریخی ، مؤلف دکتر احسان طبری - ص 258 .
- 2- افغانستان در پنج قرن اخیر، مؤلف میرمحمد صدیق فرهنگ، ج دوم، صص 721 - 720.

www.sapidadam.com